

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال بیست و دوم، دوره جدید، شماره ۱۶، پیاپی ۱۰۵، زمستان ۱۳۹۱

## منازعه‌های اجتماعی درون‌شهری شیراز در قرن هشتم و نقش عوامل بیرونی در آن

عبدالرسول خیراندیش<sup>۱</sup>  
علی منصوری<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۰/۱۰

تاریخ تصویب: ۹۲/۱/۲۴

### چکیده

تا پیش از دوره مغول منازعه‌های درونی شهرهای ایران بیشتر جنبه مذهبی داشت، اما پس از یک دوره استیلای مغولان چنین منازعه‌هایی صورت اجتماعی به خود گرفت. آنچه بیش از همه حیات اجتماعی این دوره را تحت تأثیر خود قرار می‌داد، قدرت فراوان ایلات بود که به صورت واحدهای لشکری در داخل شهرها یا نواحی پیرامون آن‌ها مستقر بودند. در نتیجه، رابطه اقتصادی قدیمی میان شهر و نواحی پیرامونی آن با امنیت عمومی شهرها نیز گره خورد و در این شرایط جدید دروازه شهر نسبت به دوره‌های قبل اهمیت و حساسیت بیشتری یافت؛ زیرا محله‌هایی که دروازه‌های شهر را در اختیار خود داشتند، از این پس، بیش از آنکه با دیگر محلات پیوند داشته باشند، با یک پدیده بیرون از شهر مرتبط می‌شدند و از این طریق قدرت خود را برای هم‌اوردی با دیگر محلات که

۱. دانشیار بخش تاریخ دانشگاه شیراز. نشانی الکترونیک: akheirandish@rose.shirazu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خوارزمی. نشانی الکترونیک: s-amansouri@rose.shirazu.ac.ir

آن‌ها نیز چنین شرایطی را داشتند، مهیا می‌کردند. شیراز قرن هشتم هجری، تحت تأثیر این شرایط، شاهد کشمکش‌های پرخسارتی میان محلات بود که با دخالت نیروهای بیرون از آن فزونی می‌یافت و با جای سپردن یک دودمان به جای دودمانی دیگر همراه بود.

**واژه‌های کلیدی:** آل اینجو، تاریخ شهری، جلایریان، چوپانیان، شیراز، فارس، کلوها، مظفریان.

### مقدمه

مغولان در تهاجم به ایران از منازعه‌های درونی شهرهای ایران سود فراوان بردند، اما در دوره حاکمیت خود درصدد راه‌اندازی چنین منازعه‌هایی نبودند، برای مثال فتح اصفهان برای مغولان (۶۳۳ق) آن‌گاه میسر شد که جنگ داخلی مذهبی در شهر درگرفت (منهاج سراج جوزجانی، ۱۳۴۲: ۱۹۰؛ ابن ابی الحدید، ۱۹۴۶-۱۹۵۹م: ۲۳۷). لیکن در دوره‌ای مانند ایام فرمانروایی سلطان محمد خدا بنده الجایتو (۷۰۳-۷۱۴ق)، هر چند مناظره‌هایی مذهبی در دربار مرسوم شد، سرانجام با اظهار بی‌علاقگی به آن و ناسودمندی حاصل از آن بدان خاتمه دادند (قاشانی، ۱۳۴۸: ۹۱-۱۰۸). تحولی چنین عمومی را در شهرهای ایران، که پس از زوال دولت ایلخانان مغول (۷۳۶ق) دستخوش کشمکش میان مدعیان قدرت شده بود، نیز می‌توان مشاهده کرد. چنان‌که در دوره ایلخانان رقیب (۷۳۶-۷۵۶ق)، شهرهایی مانند تبریز، بغداد، شیراز و اصفهان شاهد کشمکش‌های پی‌درپی بودند و لشکرهای ترک، مغول، عرب، شول، لر و امثال آن‌ها نیز در این کشمکش هادخیلبودند، اما اثری از تعارض‌های مذهبی میان فرق اسلامی دیده نمی‌شد. علاوه بر بی‌علاقگی مغولان به تعارض‌های مذهبی، دو عامل اساسی در چنین تحولی مؤثر بوده است.

اول آنکه واحدهای نظامی ترک و مغول، به‌صورت ایلات یا لشکرها در داخل شهرهایی مانند شیراز، و در اصل، در مکان‌هایی مانند باغ‌ها مستقر شدند و به تدریج جزئی از ساکنان محلات شهرها شدند. در نواحی دور و نزدیک اطراف شهرها نیز چنین استقرارهایی صورت گرفته است.

به همین دلیل، شرایط اجتماعی و امنیت عمومی شهرها به طور کامل با ایلات و لشکرها گره خورد. از این پس، علاوه بر عنصرهای اجتماعی و در اصل صنفی شهرها، ایلات مسلح نیز به منازعه‌های درون شهری کشیده شدند که خسارت‌های جانی و مالی بسیاری در پی داشتند.

دوم آنکه عناصر دیوان‌سالار ایرانی یا رؤسای واحدهای نظامی ترک و مغول، هر چند در شهر یا پیرامون آن به سر می‌بردند، منابع درآمد آن‌ها واحدهای جغرافیایی - اقتصادی جدیدی بود که بدان «بلوک» می‌گفتند. بلوک‌ها که در ابتدا به منظور سازماندهی حوزه‌های مالیاتی به شکل انطباق با نیازهای دولت ایلخانان به وجود آمده بود، کم‌کم به صورت املاک خالصه (اینجو)، دیوانی و اربابی درآمد. بنابر سنت جامعه ایرانی، پیوند اقتصادی میان اشراف شهری با عاملان اقتصادی نواحی پیرامون شهرها (روستاها و بلوکات) خیلی زود ابعاد و جنبه‌های دیگری به خود گرفت، و در نهایت، به صورت کشمکش نیروهای درون شهرها (محلات) با مداخله و مشارکت تمام عیار نیروهای نظامی خارج از آن‌ها جلوه گر شد. از آنجا که در طول دوره ایلخانان مغول (۶۵۶-۷۳۶ق)، موقعیت اشراف دیوانی یا نظامی شهرها، به کمیت و کیفیت روابط آن‌ها با دولت و دربار ایلخانان بستگی داشت، با سقوط آن دولت، این رابطه در تحولی پرشتاب اسیر جنگ قدرتی شد که در ایران پس از ایلخانان پدید آمده بود.

### شیرازیان در پایان عصر اتابکان

برای شهری مانند شیراز، مرکز فارس، که از ایالات بزرگ و پردرآمد قلمروی ایلخانان می‌شد، در سراسر دوره ایلخانان رقیب (۷۳۶-۷۵۶ق) کشمکش میان مدعیان قدرت با منازعه‌های درونی شهر گره خورده و درهم آمیخته شده بود. استقرار یک دیوان‌سالاری قدیمی، بهره‌مندی از راه‌های متعددی که از جانب‌های مختلف آن را به نواحی دور و نزدیک مرتبط می‌کرد، دارا بودن توأمان اقتصادهای کشاورزی، دامداری، تجارت دریایی، و کارگاه‌های تولیدی درون بازار شهر، و عواملی مانند آن موجب شده بود که شیراز کانون پرتلاش و تکاپوی مبارزه برای قدرت میان بازیگرانی چون اینجویان (آل اینجو) از داخل فارس، چوپانیان (آل چوپان) از آذربایجان، جلایریان (ایلکانیان) از عراق عرب و مظفریان (آل مظفر) از یزد شود. موقعیت خاص این شهر در نواحی

جنوبی ایران به آن مرکزی بخشیده بود که نیروهای برخاسته از کرمان، یزد، اصفهان و حتی تبریز و بغداد در آن دخالت کنند. از آنجا که واحد اجتماعی تقسیمات داخلی شهر همچنان «محل» بود، هر محله می‌کوشید از دیگر محلات عقب نماند. عرصه این رقابت نیز همراهی با نیروهایی بود که از خارج شهر متوجه آن شده بودند. از میان آن‌ها محله‌های مجاور دیوار شهر که هر یک دروازه‌ای را در اختیار داشتند، نقش مهم‌تری داشتند. کدخدایان این محله‌ها و نگهبانان آن‌ها در قرن هشتم کلاً ناامیده می‌شدند که از طریق چنین تحولاتی بلندآوازه شدند. مرحوم کرامت‌الله افسر در کتاب ارزشمند *بافت قدیمی شیراز* کوشیده است فهرستی از محلات شیراز و دروازه‌های آن در قرن هشتم به دست دهد. او با اتکا به *نزهة القلوب* نوشته حمدالله مستوفی (تألیف در ۸۴۰ق)، *شیرازنامه* ابن زرکوب (تألیف در ۷۴۴ق) و *سده‌الانوار* نوشته ابوالقاسم جنید شیرازی (تألیف در ۷۹۱ق) کوشیده است گزارش‌های متفاوتی از نام‌ها را با هم تطبیق دهد، اما در نهایت از این موضوع چندان رفع ابهام نمی‌کند (افسر، ۱۳۷۴: ۷۶-۸۰). ایشان به این نکته توجه نکرده‌اند که ناآرامی‌های نیمه اول قرن هشتم شیراز موجب تغییرهای پی‌درپی در موقعیت و نام محلات و دروازه‌ها موجب تعارض‌های درون‌شهری شده است؛ موضوعی که در آثار مورخانی مانند کتبی و حافظ‌ابرو دیده می‌شود. بدین لحاظ در این بررسی منابعی که به صورت توصیفی محلات و دروازه‌ها را برشمرده‌اند، نشان‌دهنده تحولات درون‌شهری خواهند بود و محقق ناچار است به منابعی اتکا کند که از محلات ضمن حوادث نام برده‌اند. در چنین منابعی نیز محلات اصلی شهر که در تحولات نقش آفرین بوده‌اند، بیشتر با عنوان «دروازه» شناخته می‌شدند؛ مانند محله دروازه

---

Kolou۱ . کلوها در نقش گروه اجتماعی در تاریخ میانه ایران حضوری پررنگ و برجسته دارند؛ آنان امنیت محله خویش و محافظت دروازه شهرها را بر عهده داشتند و واسطه هرم قدرت با طبقات پایین جامعه به‌شمار می‌آمدند. در منابع تاریخی، نیروی انسانی کلوها بیشتر با عنوان «عوام و اوباش» ذکر شده است که نشان از فرودست بودن آنان دارد. کلوها در جایگاه رؤسای پیشه‌وران و بازاریان پیوستگی عمیق با اهل طریقت، تصوف، فتوت، پهلوانان و اهل زورخانه داشتند. به نظر می‌رسد خاستگاه کلوها بیشتر خراسان بزرگ باشد، با این حال آنان در ایالت فارس نیز حضور برجسته دارند. ثبات حکومت‌ها در شیراز قرن هشتم تا حد زیادی در گروی فراهم آوردن رضایت خاطر کلوها بوده است. با این حال، آنان در جایگاه یک طبقه اجتماعی واحد در وقایع نقش نداشتند، بلکه خود نیز با هم درگیر بودند و در مواجهه با دنیای پیرامون سیاست یکدستی اتخاذ نمی‌کردند.

کازرون، محله دروازه استخر، محله دروازه باغشاه و... بی شک چنین شرایطی حاصل تحولات شیراز قرن هفتم بوده است که در مجموع شیراز را در آغاز قرن هشتم به صورت قلمروی آل اینجو درآورد. آنان اگرچه از طرف دولت ایلخانان به شیراز آمدند و روزگاری پرتلاطم داشتند، توانستند صاحب پایگاه اجتماعی در آنجا شوند و برای یک دوره بیست ساله پس از ایلخانان طرف اصلی منازعه‌ها در فارس باشند.

### شیرازیان در منازعه‌های قدرت میان آل اینجو و چوپانیان

شهر شیراز بعد از سقوط دولت ایلخانان (۷۳۶ق) برای بیش از بیست سال محل نزاع میان آل اینجو، مظفریان، چوپانیان و آل جلایر بود. ابتدا برای مدت کوتاهی چوپانیان از تبریز شهر را به دست گرفتند، اما مردم شیراز روی خوشی به آنان نشان ندادند و به آل اینجو پیوستند که از مدت‌ها قبل در شیراز حکومت داشتند. در دوره ایلخانان رقیب (۷۳۶-۷۵۶ق) افرادی به دست قبایل ترک و مغول به ایلخانی انتخاب شدند و حکومت مرکزی از بین رفت. در روزگار ایلخانی سلطان محمدخان وزارت وی به مسعودشاه اینجو رسید، اما سلطان محمدخان در ۷۳۸ق به قتل رسید. با قتل وی مسعودشاه اینجو به شیراز آمد و توانست امور را به دست گیرد. در نبردهای آل جلایر و چوپانیان بر سر پایتخت (تبریز) برای مدتی چوپانیان پیروز بودند. شیخ حسن چوپانی در ۷۴۰ق برادر خود ملک‌اشرف را والی عراق عجم<sup>۱</sup> و پسرعموی خود امیرپیرحسین را حاکم فارس کرد. سپاهیان چوپانی مسعودشاه اینجو را شکست دادند و وارد شیراز شدند، اما مردم شیراز شورش و آنان را از شهر اخراج کردند. در نتیجه، سپاهیان اینجو دوباره شهر را به دست گرفتند. امیرپیرحسین چوپانی سال بعد لشکریان اینجو را شکست داد و شیراز را محاصره کرد که نزدیک به دو ماه طول کشید. سرانجام، پس از مصالحه، شهر شیراز تسلیم سپاهیان چوپانی شد. مسعودشاه اینجو به لرستان

۱. عراق عجم نام تاریخی ناحیه‌ای در مرکز ایران است که از غرب به کوه‌های زاگرس، از شرق به کویر، و از شمال به کوه‌های البرز منتهی می‌شود. کرمانشاه، همدان، اصفهان، ری، قزوین و کاشان، قم، تفرش از شهرهای عمده این ناحیه بوده‌اند و سبک عراقی در شعر فارسی منسوب به این ناحیه است.

و از آنجا به بغداد نزد شیخ حسن جلایری رفت. در این هنگام، امیرپیرحسین چوپانی با امیرمبارزالدین محمد مظفری، که قبلاً در تصرف شیراز به وی یاری رسانده بود، اختلاف پیدا کرد. هم‌زمان با این وقایع امیرپیرحسین چوپانی، امیر سلطان‌شاه چوپانی را از حکومت اصفهان خلع و آن را به شیخ ابواسحاق اینجو داد که باعث اختلاف وی با ملک‌اشرف چوپانی شد. معین‌الدین نطنزی، مورخ قرن نهم هجری، می‌نویسد چون «نخواست که او [ابواسحاق] در شیراز باشد، امارت اصفهان بدو داد» (نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۴۵). ملک‌اشرف در ۷۴۳ق عازم فارس شد و شیخ ابواسحاق اینجو نیز به وی پیوست. در هنگامه نبرد تعدادی از سپاهیان امیرپیرحسین چوپانی به ملک‌اشرف پیوستند و امیرپیرحسین از رویارویی فرار کرد و نزد شیخ حسن چوپانی رفت که از مدت‌ها قبل با هم اختلاف داشتند. وی در آنجا به دست شیخ حسن چوپانی به قتل رسید. ملک‌اشرف و شیخ ابواسحاق اینجو راهی شیراز شدند. حافظ‌ابرو (ف ۸۳۴ق) در مورد چگونگی قدرت‌گیری شیخ ابواسحاق اینجو و نقش شیرازیان در آن می‌نویسد وی با کمک اهالی محلات درب حقیقت، موردستان، دربندان، درب استخر و درب تاج‌الدین، شبانه لشکریان چوپانی را از شیراز فراری داد (حافظ‌ابرو، ۱: ۲۹/۱۳۸۰-۱۳۰).

بهترین و دقیق‌ترین گزارش از حضور محلات شیراز - که ریاست آنان با کلوها بود - در قدرت‌گیری شیخ ابواسحاق اینجو و فراری دادن سپاهیان ملک‌اشرف چوپانی، نویسنده کتاب *زبده‌التواریخ*، روایت کرده است. وی از همراهی محلات موردستان، دربندان، درب خفیف، درب اصطخر و درب تاج‌الدین در این رویداد خبر می‌دهد؛ به عبارتی، پنج محله از نه محله شیراز آن روزگار در این واقعه مشارکت داشته و بقیه بی‌خبر بودند. در این گزارش «قوت استتباع عوام» عامل قدرت‌گیری شیخ ابواسحاق دانسته شده است. می‌خواند با آوردن این مطلب از کلوها نیز سخن به میان می‌آورد و آنان را به همراه «عوام» ذکر کرده و از «غوغای رنود و اوباش» نیز صحبت به میان می‌آورد (میرخواند، ۱۳۸۰: ج ۴/ بخش ۴۶۶: ۲-۴۶۷).

معین‌الدین نطنزی این واقعه را به گونه دیگری روایت کرده و از اسارت شیخ ابواسحاق به دست ملک‌اشرف چوپانی، وساطت قاضی‌القضات شهر و نقش آفرینی «رنود و اوباش» شیراز و فراری دادن لشکر ملک‌اشرف از شیراز در این نقش‌آفرینی سخن گفته است (۱۳۸۳: ۱۴۵).

محمود کتبی مورخ قرن نهم نیز این نکته را یادآور می‌شود که «امیر شیخ به قوت متابعت عوام بر ملک اشرف خروج کرد» (کتبی، ۱۳۶۴: ۴۸). سمرقندی نیز به نقش عوام شیراز در معادلات سیاسی اشاره می‌کند: «احوال عوام شیراز و هجوم ایشان نه بر منوال دیگر بلاد است. امیرپیر حسین با وجود قوت و شوکت از غوغای این طایفه دست از خان‌ومان بازداشت و ملک اشرف همین طریقه مسلوک داشت» (سمرقندی، ۱۳۸۳: ج ۲/ دفتر ۱: ۲۷۳).

در حالی که این وقایع در شیراز جریان داشت، مسعودشاه اینجو در بغداد از شیخ حسن جلایری یاری گرفت. شیخ حسن جلایری، سلطان‌بخت، دختر دمشق‌خواجه را که خواهر دلشادخاتون بود، به ازدواج مسعودشاه اینجو درآورد و در ۷۴۳ ق «امیریاغی باستی را به اسم امارت شیراز» با سپاهی به همراه مسعودشاه اینجو فرستاد (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱۳۱). آنان زمانی به شیراز رسیدند که مردم چوپانیان را از شهر اخراج کرده و حکومت به شیخ ابواسحاق اینجو رسیده بود. شیخ ابواسحاق اینجو نیز حکومت را به برادر بزرگ (مسعودشاه) واگذار کرد. با آنکه «امیر مسعودشاه (اینجو)، امیر یاغی باستی را حاکم خود می‌دانست و در مقام خدمت ایستاده بود، اهالی شیراز امیر مسعودشاه را حاکم خود می‌دانستند و دیگران را بیگانه تصور می‌کردند» (همو، ۱۳۵۰: ۲۱۵؛ همو، ۱۳۸۰، ۱۳۲/۱). امیریاغی باستی که بی‌توجهی شیرازیان را به خویش می‌دید، مسعودشاه را به قتل رساند.<sup>۱</sup> شیخ ابواسحاق اینجو که مسعودشاه وی را به گرمسیر و شبانکاره فرستاده بود، در بازگشت به شیراز از واقعه برادر باخبر شد. مردم شیراز به دو گروه طرفدار او و هواخواه یاغی باستی تقسیم شدند و بین آنان جنگ در گرفت. حافظ‌ابرو در این زمینه می‌نویسد:

بعضی از خواجگان و کلویان مثل خواجه فخرالدین سلیمانی و خواجه جمال الدین خاصه<sup>۲</sup> و خواجه حاجی قوام از درب اصطرخ و کلوفخرالدین از درب کازرون و اتباع با او (شیخ ابواسحاق اینجو) اتفاق کردند. امیریاغی باستی از میان اهل شهر به ابناء محمودشاه

۱. «هرگاه امیر مسعودشاه پیش امیریاغی باستی صحبت بودی، غلبه و ازدحام هر چه تمامتر می‌شد و چون او برفتی، غیر از خواص امیریاغی باستی کسی دیگر پیش او نماندی و این معنی بر امیر یاغی باستی دشوار می‌نمود» (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱۳۲/۱).

۲. در کتاب ذیل جامع التواریخ رشیدی، خواجه جمال الدین خامه ذکر شده است. به نظر می‌رسد خاصه درست باشد (حافظ‌ابرو، ۱۳۵۰: ۲۱۵).

(مسعودشاه)<sup>۱</sup> بغایت متوهم بود و کلوحسین از محلهٔ بال کود و جمعی از اکابر که یاغی باستی در محلات ایشان بود، مهمان‌داری و تعصب‌کرداری به‌ظهور رسانیده، جنگ در میان شهر متمادی شد و از طرفین مردانگی‌ها و تجلّد می‌نمودند و دم‌به‌دم آتش جدال و حرب اشتعال می‌پذیرفت و فیصلی پدید نمی‌آمد و از فریقین گروهی هر چه تمام‌تر به قتل آمدند. و اهل سلامت و گوشه‌نشینان از دست اراذل و اوباش در زحمت بودند و ارباب حرف معطل گشته و دکاکین و اسواق در بسته شد و خرابی تمام به احوال شیراز راه یافت و خویشان و دوستان با یکدیگر محاربه و مقاتله کردند (۱: ۱۳۸۰/۱۳۲).

معین‌الدین نطنزی نیز می‌نویسد:

چون امیر شیخ کیفیت واقعه برادر بشنود با وجود صغر سن دست به انتقام برآورد و نهیب داد تا رنود و اوباش شیراز به ضرب چوب‌دستی و سنگ، یاغی باستی را با توابع و حواشی از شهر بدر کردند حتی که زنان سدره بام‌ها بر سر ایشان خرد می‌کردند (۱۳۸۳: ۱۴۴).

خواجه فخرالدین سلیمانی، خواجه جمال‌الدین خاصه و خواجه حاجی قوام<sup>۲</sup> از محلهٔ دروازه اصطخر و کلو فخرالدین از محلهٔ دروازه کازرون به هواخواهی شیخ ابواسحاق اینجو و کلوحسین از

۱. در کتاب *ذیل جامع التواریخ رشیدی*، امیرمسعودشاه ذکر شده است (حافظ‌ابرو، ۱۳۵۰: ۲۱۵).

۲. محمود کتبی از وی این‌گونه یاد می‌کند: «خواجه حاجی قوام‌الدین حسن، که از اکابر رئوس فارس بود و مثل او به کرم و خیرات و مبرات و خصایل پسندیده در فارس کسی نشان نداده است، وفات کرد و امیر شیخ (ابواسحاق اینجو) به غایت مضطر شد. بنده فقیر جامع این اوراق از پسر حاجی قوام‌الدین شنیدم که در روز سوم بعد از وفات پدر به دیدن امیر شیخ رفتم. چون مرا بدید، بگریست و گفت چه ضایع عمری و بی‌حاصل روزگاری باشد که در تحصیل علم نجوم صرف شود. من در تبریز استادی داشتم که اگر از خواجه نصیرالدین طوسی بیشتر نبود کمتر نبود و جدی تمام داشتم در دانستن این علم. در این مدت به‌واسطهٔ علم نجوم هرگاه کار من مستقیم خواست شد به توهم آنکه فلان کواکب ناظر به طالع است فلان ستاره مقابله دارد فلان نجم تربیعی دارد کار من متزلزل بود. این چند نوبت صلح با محمدبن مظفر جهت آن بود که کار او به اهمال می‌گذاشتم. امسال در نجوم می‌نمود که در بلاد فارس کسی نماند که مثل او به کرم و بزرگی در قرن‌ها پیدا نشود و من به جزم شدم که آن من خواهم بود. لاجرم شمشیر نرسانیده از محمدبن مظفر بگریختم. خود این کس حاجی قوام بود. بعد از آن این ابیات بخواند:

بد و نیک از ستاره چون آید	که خود از نیک و بد زبون آید
گر ستاره سعادت دادی	کیقباد از منجمی زادی
کیست کز مردم ستاره شناس	ره به گنج‌های برد به قیاس
تو دهی بی میانجیان را گنج	که نداد ستاره هفت از پنج



محلّه بال گود به طرفداری از امیریایی باستی پرداختند. به نظر می‌رسد محلّه دروازه اصطخر و دروازه کازرون در قدرت‌گیری دوباره شیخ ابواسحاق اینجو نقش پررنگی داشته‌اند. میرخواند نیز به این نکته اشاره دارد، اما وی مشخص نمی‌کند که آیا همه کلویان یا فقط تعدادی از آنان در قدرت‌گیری وی نقش داشته‌اند (میرخواند، ۱۳۸۰، ج ۴، بخش ۲: ۴۶۶-۴۶۷).

محمود کتبی نام خواجه حاجی قوام، رئیس محلّه اصطخر، را به صورت «خواجه حاجی قوام الدین حسن»، و فوت وی را یکی از علل سقوط حکومت ابواسحاق اینجو ذکر می‌کند و این نکته را یادآوری می‌کند که با وفات وی «امیر شیخ به‌غایت مضطر شد». این مطلب نشان‌دهنده جایگاه خواجه حاجی قوام‌الدین حسن در حکومت اینجویان است.<sup>۱</sup> ما به درستی نمی‌دانیم لقب خواجه در شیراز قرن هشتم به چه معنا بوده و در ساختار اجتماعی آن زمان چه جایگاهی داشته است. شاید آنان در ساختار اجتماعی اهل فتوت هم‌ردیف با کلوها و به‌مقدار اندک، جایگاه فروتری از آنان داشته‌اند، اما از وظایف آن‌ها، بر اساس گزارش‌های محمود کتبی، حافظ‌ابرو و... محافظت از دروازه‌ها و امنیت محلّه خویش بوده است.

هر چه هست از دقیق‌های نجوم با یکایک نهفته‌های علوم

همه را روی بر خدا دیدم وز خدا بر همه ترا دیدم (کتبی، ۱۳۶۴: ۶۲-۶۳).

۱. «به وقت محاصره در روز جمعه ششم ربیع الاول سنه اربع و خمسين و سبعمایه خواجه حاجی قوام‌الدین حسن که مثل او به کرم و خیرات و خصایل پسندیده در فارس دیگری نشان نمی‌دادند و او در محافظت شهر و مردم رکنی معظم بود وفات یافت جناب صاحبی اعظمی قوامی حسنی چنان صاحب وجود بود که امیر جمال‌الدین ابواسحاق در این حالت محاصره از او استفسار می‌نمود اصافت دولت و شوکت به خود فرمود و گفت تا من باشم این دولت برقرار باشد و فی الواقع چنان بود» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲۶۱/۱). حافظ در اشعارش وی را به نیک‌نامی و بخشش ستوده است:

به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد...

دگر قویم (کریم) چو حاجی قوام دریادل که نام نیک ببرد از جهان بخشش و داد

نظیر خویش بنگداشتند و بگذاشتند خدای عز و جل جمله را بیامرزاد (حافظ، ۱۳۸۱: ۷۰۷)

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما (حافظ، ۱۳۸۱: ۷۱)

با رسیدن نیروهای کمکی امیر دیلمشاه<sup>۱</sup> از کازرون (دریس)، امیرباغی باستی شیراز را ترک کرد و حکومت شیراز به شیخ ابواسحاق اینجو رسید. به نظر می‌رسد کلو فخرالدین و محله دروازه کازرون در به قدرت رسیدن ابواسحاق اینجو نقش اصلی داشته‌اند، اما منابع در این زمینه ساکت‌اند. با این حال، حکومت شیخ ابواسحاق اینجو ثبات لازم را نیافت و در نبرد با مظفریان سپری شد.

### شیرازیان در منازعات قدرت میان آل اینجو و مظفریان

ابواسحاق اینجو در دوران حکومت خویش چندین لشکرکشی بی‌نتیجه به یزد و کرمان علیه مظفریان انجام داد؛ از جمله، در ۷۵۱ق لشکریان وی به سرداری بیک‌جکاز رهسپار کرمان و با سپاهیان مظفری درگیر شدند. وزیری کرمانی درباره این نبرد از حضور کلوها و شیرازیان و عناصر نواحی اطراف، اعم از ترک و شول و عرب، خبر می‌دهد (وزیری، ۱۳۷۰: ۵۰۵ و ۵۰۶).

امیر مبارزالدین محمد مظفری در ۷۵۴ق در ادامه درگیری‌های خویش با شیخ ابواسحاق اینجو، اقدام به محاصره شیراز کرد که شش ماه طول کشید.<sup>۲</sup> شیخ ابواسحاق اینجو در طول محاصره شهر به دست مظفریان دست‌به‌اقدام‌هایی زد که مورخان آن‌ها را علل سقوط وی دانسته‌اند. شیخ ابواسحاق اینجو که به شیرازیان و کلوهای محله موردستان و باغ نو چندان اعتماد نداشت، تعدادی از پهلوانان اصفهانی را مأمور حفاظت از دروازه‌ها کرد؛ مأموریتی که کار اصلی کلوها هنگام محاصره شهر بود. به نظر نمی‌رسد پهلوانان اصفهانی از همه دروازه‌های شهر محافظت می‌کرده‌اند، زیرا تنها یک گزارش تاریخی از دروازه موردستان و حضور اصفهانی‌ها در محافظت از آن وجود

۱. «امیر دیلمشاه که سردار دریس بود با مردم قهوه و کهمره و اتباع خود بیامد» (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۱۳۳). شاید تیره کُهو که بین طوایف قشقایی پخش شده‌اند، همان قوم قهوه باشند. امروزه تیره کُهو طایفه کشکولی بزرگ در اطراف کازرون ساکن‌اند.

۲. «امیر جمال‌الدین شیخ ابواسحق با وجود آنکه لشکر دشمن اطراف شهر را محاصره داشتند و هر روز جنگ از اطراف درمی‌انداختند او در این میانه به عیش و عشرت و شراب و مجلس آراستن و سرود شنیدن مشغول بود، تا غایتی که نقل کنند که در آن روز که دروازه موردستان بر روی امیر مبارزالدین محمد مظفر بگشادند و او با اکابر لشکر خود به شهر درآمد و در اندرون شهر آوازه نقاره مبارزی برآمد. امیر جمال‌الدین شیخ ابواسحق صبحی کرده بود مستان و طافح شده که چه آشوب است؟ گفتند نقاره محمد مظفر است. گفت: این مردک ستیزه روی هنوز نرفته است و هنوز اینجاست» (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۲۶۲).

دارد. محله موردستان شیراز در قرن هشتم به دلیل نقش داشتن در تحولات سیاسی-اجتماعی مهم ترین محله شیراز بوده است. به علاوه اعظم کلویان شهر از همین محله بود. به نظر می رسد یک جابه جایی قدرت از محله دروازه کازرون به محله موردستان در شیراز قرن هشتم هجری صورت گرفته باشد؛ این زمانی اتفاق افتاده است که رئیس تاج الدین، که روزگاری اعظم کلویان شهر بود، در پی قتل کودکی، جایگاه خویش را از دست داد و مورد تنفر شیرازیان قرار گرفت که البته منابع در این مورد صراحت ندارند.<sup>۱</sup> در این حال، رقیب اصلی محله دروازه کازرون، یعنی محله موردستان، و کلوی آنان رئیس ناصرالدین عمر، توانست برای خود قدرتی دست و پا کند.

شیخ ابواسحاق اینجو در زمان محاصره شهر به دست سپاهیان مظفری «بی موجبی» سید امیرحاج ضرباب، از بزرگان محله درب مسجد نو، و حاجی شمس الدین قاسم<sup>۲</sup>، پیشوای محله ی باغ نو را به قتل رساند. «اهل شیراز از این دو واقعه کوفته خاطر و آزرده گشتند» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۴۴۸/۴؛ کتبی، ۱۳۶۴: ۶۳). میرخواند از سیدامیرحاج ضرباب و حاجی شمس به کسانی که «با رئیس ناصرالدین عمر خویشی داشتند و پیوسته تخم انعام و احسان در اراضی دل شیرازیان می کاشتند»، یاد می کند (میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۸۸/۳). بنابراین، دو محله از نه محله شیراز از شیخ ابواسحاق اینجو آزرده خاطر گشتند و این مسئله زمانی پیچیده تر شد که شیخ ابواسحاق اینجو قصد جان رئیس ناصرالدین عمر، اعظم کلویان شهر و کلوی محله موردستان، کرد که با پیشوایان محله های باغ نو و درب مسجد نو نیز خویشی داشت. رئیس ناصرالدین عمر توانست فرار کند و در جایی پنهان شود. کدخدایان محله موردستان به سپاهیان مظفری که شهر را در محاصره داشتند، پیام باز کردن دروازه موردستان در صورت حمله را فرستادند، امری که سرانجام نیز اتفاق افتاد. گزارش این واقعه را حافظ ابرو (ف ۸۳۴ ق) در *زبده التواریخ* آورده است. وی از رئیس ناصرالدین عمر با

۱. «در آن ایام که حضرت شاه شجاع به دفع امیر شیخ و لشکر بغداد متوجه گشته بود امیر مبارزالدین بیکجکاز و کلو فخرالدین از محله درب کازرون که معرض موردستانیه بود و رییس تاج هم از آن محله که یکی از قتالان دلاور آن زمان بود و مردکی بغایت بدنفس تا حدی که اگر پسری از پسران شیراز به نامردی و بی حیایی اشتغال نمودی پدر و اتباع آن بی حمیت را تحمل نمودی خردی بر پیش تاج فرستادندی و آن سنگدل بی رحم خون آن سروقد ماه عدرا بریختی و این معنی در شیراز در میان قدما بغایت مشهور است و مستغنی از وصف» (۱۳۸۰: ۲۶۵/۱).

۲. در *زبده التواریخ* به صورت حاجی شمس محاسم آمده است (۱۳۸۰: ۱/۲۶۱).

عنوان‌هایی همچون «صاحب اعظم کلو ناصرالدین عمر» و «رئیس ناصرالدوله و الدین عمر» و اینکه وی «از اکابر سرداران شیران کلوی محله موردستان» بود یاد می‌کند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/ ۲۶۰). هم‌زمان با حمله‌های سپاهیان مظفری پهلوانان محله موردستان نگهبانان اصفهانی را به قتل رساندند و دروازه موردستان را به‌روی آنان گشودند. امیر مبارزالدین محمد مظفری تا زمانی که رئیس ناصرالدین عمر به‌حضور نرسید، وارد شهر نشد (همان: ۲۶۳). گزارش‌های حافظ ابرو نشان‌دهنده اهمیت رئیس ناصرالدین عمر است. امیر محمد مظفری و رئیس ناصرالدین عمر بعد از ورود به شهر بر سر مزار شیخ ابوشجاع رفتند و سوگند یاد کردند که علیه یکدیگر توطئه نکنند؛ این می‌تواند بیان‌کننده اوج قدرت کلوها در شیراز قرن هشتم هجری باشد. حافظ ابرو در گزارشی مهم نقش رئیس ناصرالدین عمر را بازگو می‌کند (۱۳۹۰: ۱۳۸ / ۲۶۲-۲۶۳). وی همچنین از کشته شدن کلوی محله دربندان به اشاره رئیس ناصرالدین عمر در هنگام ورود امیر مبارزالدین محمد مظفری به شهر خبر می‌دهد (همان: ۱/ ۲۶۰-۲۶۱).

محمود کتبی این گزارش را به‌گونه‌ای دیگر روایت می‌کند و فرستادن افراد کمکی نزد سپاهیان مظفری را به رئیس عمر نسبت می‌دهد (کتبی، ۱۳۶۴: ۶۳). گزارش میرخواند نیز تفاوت چندانی با روایت محمود کتبی ندارد. وی باز کردن دروازه موردستان را حاصل کار رئیس عمر می‌داند و از سوءظن شیخ ابواسحاق اینجو به رئیس عمر خبر می‌دهد و وقوع این رویداد را در سوم شوال ۷۵۴ ق می‌داند (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴ / ۳۴۵۰-۳۴۵۱). منابع مختلف از خروج عضدالدین ایچی از طریق دروازه کازرون، در زمان محاصره شهر به دست سپاه مظفری، با اجازه کلو فخرالدین، که محافظت از این دروازه را برعهده داشت، خبر می‌دهند. عضدالدین ایچی به سپاه مظفری پیوست و از وی استقبال شد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/ ۲۵۹؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ج ۲ / دفتر ۱: ۲۶۴؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۴ / ۳۴۴۸؛ کتبی، ۱۳۶۴: ۶۳؛ غفاری کاشانی، ۱۴۱۴ق: ۲۷۸). مجدالدین سربندی «که از اعیان سرداران شیراز بود» نیز در طول محاصره شهر به سپاهیان مظفری پیوست. امیر محمد مظفری وی را «به ایالت سربند امیر و سرافراز ساخت»، اما وی سرانجام شورش کرد و به دست سپاهیان مظفری به قتل رسید (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳ / ۲۸۸). به گزارش حافظ ابرو، امیر مبارزالدین محمد مظفری بعد از ورود به شیراز «اکثر صنایع و مقدمان را چون بیک جکاز و کلو فخرالدین و غیرهم

در ابتدای فتح به لواحق مرحمت و اشفاق مخصوص گردانید بناوخت و به مرحمت مخصوص کرد» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲۶۳/۱).

ابواسحاق اینجو در زمان حکومت خویش با شیخ حسن جلایری، حاکم بغداد، اختلاف داشت. با این حال، «مدتی بود که از بغداد طلب مددی کرده بود. مقارن رسیدن او به قلعه (سپید شولستان) از راه شوشتر، امیر آق‌بوقا که سبط [نوه] امیر شیخ حسن بود با لشکری به وی پیوست و به امید موضعه که با کلوفرالدین و بیک جکاز داشت، متوجه شیراز شد» (کتبی، ۱۳۶۴: ۶۴؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲۶۴/۱). شاه شجاع با سپاهی راهی جنگ شد، اما سپاهیان اینجو بدون درگیری متفرق شدند و نیروهای جلایری به بغداد و شیخ ابواسحاق اینجو به اصفهان بازگشتند. امیر مبارزالدین محمد مظفری متوجه همدستی محله دروازه کازرون، کلوفرالدین و رئیس تاج‌الدین با سپاهیان اینجو شد، بنابراین آنان را به همراه فرزند شاه ابواسحاق اینجو، که به هنگام فرار او در شیراز مانده بود، به کرمان فرستاد. آنان در آنجا به دست شاه شجاع به قتل رسیدند. به نظر می‌رسد امیر مبارزالدین محمد مظفری از نفوذ اجتماعی این افراد بیم داشت و آنان را به سمت کرمان فرستاد و در آنجا به قتل رسیدند (همان: ۲۶۵/۱؛ کتبی، ۱۳۶۴: ۶۴).

در ربیع الاول ۷۵۵ق خبر رسید که لشکریان ابواسحاق اینجو، که امیر آی‌تمور<sup>۱</sup> سردار آن بود، به سمت شولستان رفته و با امیر غیاث‌الدین منصور، که داماد ابواسحاق اینجو بود، همدست شده‌اند و درصدد تسخیر شیراز هستند. لشکریان مظفری به سمت شولستان حرکت کردند، اما امیر آی‌تمور و امیر غیاث‌الدین منصور و بسیاری از سرداران شیخ ابواسحاق اینجو به کازرون رفتند. بنا بر گزارش محمود کتبی:

بنابر موضعه متوطنان دروازه کازرون به خفیه متوجه شیراز شدند. چون برسیدند، فی الحال دروازه بگشودند و ایشان را به اندرون بردند و شاه سلطان که از قبل امیر مبارزالدین حاکم شیراز بود... هر چند سعی بر دفع این واقعه نمود فائده نداد. به جانب شاه شجاع توجه نمود. چون آن جماعت مملکتی بی‌منازع یافتند، همان زمان محله موردستان را که به دولتخواهی مبارزی

۱. در زبان ترکی آی به معنای ماه و تمور به معنای آهن است.

موسوم بودند، آتش زدند. چنان که شعله آن تا یک فرسخ ظاهر بود و رئیس عمر در بیغوله‌ای پنهان گشت» (کتبی، ۱۳۶۴: ۶۵؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۴/۳۴۵۵).

گزارش‌های حافظ‌ابرو حکایت از همراهی محله دروازه کازرون، که پیشوای آنان به دست مظفریان به قتل رسیده بود، و کلو حسین از محله بال گود با سپاهیان آل اینجو دارد (۱۳۸۰: ۱/۲۶۸-۲۶۹).

امیر غیاث‌الدین شول و آی‌تمور با مساعدت محله دروازه کازرون وارد شیراز شدند و محله موردستان را غارت کردند و به آتش کشیدند (همان: ۱۳۸۰: ۲۷۰-۲۷۱). شاه سلطان مظفری حاکم شیراز با ورود سپاهیان اینجو به شهر مقاومت را بی‌نتیجه دید و به شاه شجاع که در خرم‌دره بود پیوست. آنان به شهر حمله کردند و از طریق دروازه اصطخر وارد شیراز شدند. به نظر می‌رسد در ورود سپاهیان مظفری به شهر محافظان دروازه اصطخر با آنان همراهی کرده‌اند.

حافظ‌ابرو از باز کردن دروازه شهر به دست رئیس ناصرالدین عمر خبر می‌دهد: چون به در شهر رسید، فی‌الحال بی‌توقف و تأخیر به دروازه اصطخر راند و آوازه درافتاد که شاه شجاع رسید. رئیس ناصرالدین عمر پیدا آمده چون شیر دمان در آمد و به زخم تبرزین قفل دروازه‌ها را منکسر گردانیده، دروازه را بگشاد و شاه شجاع را اندرون آورد (۱۳۸۰: ۱/۲۷۱).

با ورود سپاهیان شاه شجاع لشکریان اینجو از شهر خارج شدند. با این حال، محله دروازه کازرون به مقاومت ادامه داد. محمود کتبی و میرخواند نیز از همدستی «جمعی انبوه از اوباش آن محله با لشکر شول» خبر می‌دهد (کتبی، ۱۳۶۴: ۶۵؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۴/۵۵). شیخ ابواسحاق اینجو چند سال بعد نیز به زدو خورد با مظفریان پرداخت و سرانجام در اصفهان دستگیر شد و در شیراز به قتل رسید.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد سقوط قدرت آل اینجو در قدم نخست نتیجه واگرایی نیروهای اجتماعی و

۱. امیر مبارزالدین محمد شیخ ابواسحاق را به عوض قتل امیر حاجی ضرباب که از اکابر سادات و سرداران شیراز بود، حکم قصاص فرمود و به دست امیر ناصرالدین دادند. امیر ناصرالدین گفت امیر شیخ ابواسحاق در مملکت ما پادشاه بود و پدر ما را کشت. اکنون مرا با او هیچ حقی نیست. دیگران خود دانند. امیر قطب‌الدین در میان جست و به قابض ارواح سپرد و جان نازنینش داد به خنجر، سر او را از تن جدا کردند... واقعه امیر شیخ کریم روز جمعه بعد از نماز در بیست و دویم جمادی الاول سنه ثمان و خمسين و سبعمایه ۷۵۸ق بوده است (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۲۸۸).

اعظم کلویان شیراز از آنان بود. محله دروازه کازرون و کلوفخرالدین بیشترین حمایت را از شیخ ابواسحاق اینجو داشتند؛ حمایتی که به کشتار بسیاری از افراد محله دروازه کازرون و ویرانی آن محله انجامید. با این حال، محله موردستان نیز بهره چندان از این درگیری‌ها نبرد و محله آنان به مدت یک‌سال ونیم برای زیستن مناسب نبود و بعدها در دوره شاه شجاع اندکی رونق و امنیت یافت.

### نتیجه‌گیری

شهرهای ایران قبل و بعد از مغولان شرایط متفاوتی داشته‌اند. این تفاوت، اگر بتوان آن را تحول نامید، ابعاد گوناگونی داشته است؛ از جمله آنکه تعارض‌های مذهبی موجود میان محله‌های شهرها، که در نیمه اول قرن هفتم فراوان دیده می‌شد، در نیمه اول قرن هشتم به تعارض‌های اجتماعی تبدیل شد. شاخص اصلی این تعارض‌ها حضور قدرتمند ایلات ترک و مغول بود که پس از مهاجرت‌ها و اختلاط‌های جمعیتی قرن هفتم، که خود ناشی از حمله مغول و نابودی بسیاری از شهرها بود، در قرن هشتم به نیروی اجتماعی تأثیرگذاری تبدیل شده بودند. با ضعف و زوال دولت ایلخانان، این نیروی اجتماعی شهرها را تحت تأثیر خود قرار داد؛ زیرا علاوه بر در دست داشتن مؤلفه‌های نظامی و سیاسی، به تدریج، صاحب املاک و مراتع و کارکرد اقتصادی و مؤثر در امنیت نواحی پیرامون شهرها شده بودند. چنین شرایطی در شیراز قرن هشتم موجب شد تا آن دسته از محله‌های شهر، که قسمتی از دیوار یا دروازه‌ای از شهر را در اختیار داشتند، با نیروهای خارج از شهر، که به صورت دولتی با عمر کوتاه و متکی به نظامیان ایلی بودند، متحد شوند و در مجموعه منازعه‌های شهری از حمایت و همراهی آن‌ها سود جویند. دست‌به‌دست شدن شیراز میان سلسله‌های آل اینجو، آل مظفر، آل چوپان و جلایریان در فاصله سال‌های ۷۳۶-۷۵۶ق در چنین شرایطی امکان بازشناسی می‌یابد.

### فهرست منابع و مآخذ

- ابن ابی الحدید، عبدالرحمن هبه اله (۱۹۵۹-۱۹۶۴م). شرح نهج البلاغه. به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بی جا: دارالخیاه الکتب العربیه.
- افسر، کرامت الله (۱۳۷۴). تاریخ بافت قدیمی شیراز. تهران: نشر قطره.
- حافظابرو، شهاب‌الدین بن عبدالله (۱۳۵۰). ذیل جامع التواریخ رشیدی (شامل وقایع ۷۷۸-۷۰۳هـ.ق). به اهتمام خان بابا بیانی. تهران: انجمن ملی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۰). زبده التواریخ. تصحیح کمال حاج سیدجوادی. ج ۱. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۱). دیوان حافظ قدسی. تصحیح محمد قدسی، ابوالفضل علی محمدی، حسن ذوالفقاری. تهران: نشر چشمه.
- خوافی، فصیح (۱۳۸۶). مجمل فصیحی. تصحیح محسن ناجی نصرآبادی. تهران: اساطیر.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳). مطلع السعیدین و مجمع البحرین. به اهتمام عبدالحسین نوایی. ج ۲، دفتر ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۸). تاریخ ادبیات در ایران. ج ۸. تهران: فردوس.
- غفاری کاشانی، قاضی احمد بن محمد (۱۴۱۴ق). تاریخ نگارستان. تصحیح مرتضی مدرس گیلائی. تهران: کتابفروشی حافظ.
- قاشانی، ابوالقاسم (۱۳۴۸). تاریخ الجایتو. به اهتمام مهین همبلی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کتبی، محمود (۱۳۶۴). تاریخ آل مظفر. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- منهاج سراج جوزجانی، عثمان بن محمد (۱۳۴۲). طبقات ناصری. تصحیح عبدالحی حبیبی. ج ۲. تهران: دنیای کتاب.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه (۱۳۸۰ و ۱۳۳۹). تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء. ج ۶ و ۴. تصحیح جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.
- نطنزی، معین‌الدین (۱۳۸۳). منتخب التواریخ معینی. تصحیح پروین استخری. تهران: اساطیر.
- وزیری، احمد علی خان (۱۳۷۰). تاریخ کرمان. تصحیح باستانی پاریزی. تهران: انتشارات علمی.